

افسانه و واقعیت دربارهٔ احمدشاه*

دکتر مصطفی رحیمی

کتابهای تاریخی ما دارای سرنوشت غم‌انگیزی هستند. عده‌ای بی‌صلاحیت که حتی حوصله ندارند سال رویداد فلان واقعه را تحقیق کنند، با استفاده از رواج کتابهای قطور با جلد زرکوب، با شتاب کالای خود را وارد بازار می‌کنند و حقیقت را با افسانه و تخیل می‌آمیزند. از طرف دیگر بعضی از مورخان نیز شرایط کار خطیر خود را یا نمی‌دانند یا به جد نمی‌گیرند. در این آشفته بازار من دو استثناء بیشتر نمی‌شناسم که کار خود را جدی می‌گیرند و از چون و چند راه نیز بااطلاع‌اند. یکی از این دو - در دو سطح متفاوت - دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی نویسندهٔ کتاب سیمای احمدشاه قاجار است.

نویسنده از همان ابتدا یک مصیبت بزرگ اجتماعی ما را - که قسمتی از بار آن متوجه مورخان است - مطرح می‌کند. می‌نویسد: «ما مردم ایران به عادت طوری بار آمده‌ایم که «افسانه» را بر «حقیقت» ترجیح می‌دهیم و «دروغ شیرین» را بهتر از «راست تلخ» می‌شماریم...»^(۱) حقیقتی است مسلم که امید است

* نقد کتاب سیمای احمدشاه قاجار، (جلد یکم)، نوشتهٔ دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، نشر گفتار،

پژوهندگان ریشه‌های آن را باز شناسند و درمانش را پیشنهاد کنند.

افسانه می‌گوید که احمدشاه، سلطانی بود دموکرات و مشروطه‌خواه و نیز مخالف با قرارداد ۱۹۱۹ که سلطنت خود را بر سر این کار و مخالفت با انگلیسیان گذاشت، اکنون ببینیم تاریخ چه می‌گوید.

آزادینخواهان که محمدعلی شاه را خلع کرده‌اند، فرزند دوازده ساله او را به شاهی می‌گمارند. در بیگانه‌پرستی محمدعلی شاه همین بس که برای ولیعهد ایران معلم روسی استخدام می‌کند، آن هم روسی نظامی. شاه چون کودک مانده است که پس از نشستن به تخت سلطنت، روزی سوار الاغی می‌شود تا نزد پدر و مادرش به زرگنده بگریزد، ولی درباریان به موقع مطلع می‌شوند و او را به سریر سلطنت باز می‌گردانند. البته آزادینخواهان به خدمت معلم روسی خاتمه می‌دهند، ولی دوازده سال تربیت نزد پدری چون محمدعلی شاه کار خود را کرده است. در کودکی به جای اسباب‌بازی به او سکه‌های طلا داده‌اند و زرق و برق این فلز تا آخر عمر چشمان شاه را خیره می‌دارد. البته همه عامل پول‌دوستی او این نیست، ولی این گونه «پرورش» مسلماً در ذهن نقش‌پذیر او اثری نا زدودنی داشته است، به‌خصوص که برای تشویق او به درس خواندن برایش حساب پولی باز می‌کنند.^(۲) عامل دیگر مسئله وراثت بوده است. اجداد او غالباً خودباخته پول بوده‌اند.^(۳) عاقبت این پول‌پرستی آن که، بعدها، ذات شاهانه ماهی پانزده هزار تومان از سفارت انگلستان رشوه می‌گیرد که وثوق‌الدوله، سیاستمدار مورد اعتماد آنان را، در صدارت نگاه دارد. قرار می‌شود مقرری مذکور تا هنگامی که وثوق‌الدوله بر سر کار است، پرداخت شود.^(۴) (چنین کنند «سلاطین» چو کرد باید کار). البته شاه در این معامله شیرین میان خودی و بیگانه زیاد فرقی

نمی‌گذارد.

... حتی به جد خود (کامران میرزا) که برای حکومت خراسان در نظر گرفته شده بود، پیغام داد که نیرالدوله برای احراز همین سمت، حاضر است یکصد و پنجاه هزار تومان تقدیم مقام سلطنت کند. درمورد شما این مبلغ را به یکصد هزار تومان تخفیف می‌دهم [نسیه پذیرفته نمی‌شود]. ولی اگر از تقدیم آن استنکاف ورزید حکومت خراسان را به نیرالدوله تفویض خواهم کرد...^(۵)

ناگفته معلوم است که والی محترم در همان ماههای اول چندین برابر این پول را به ناحق از مردم خراسان خواهد گرفت. ضمناً شاهنشاه جمجاه در احتکار ارزاق عمومی هم دست داشته‌اند و حاضر نبوده‌اند از مقام رذل‌ترین محتکران فرود آیند: در قحطی تهران، مصادف با آخرین سال جنگ جهانی اول مستوفی - الممالک، صدراعظم وقت «از فرط استیصال حاضر شد کلیهٔ گندمهای شاه را با سود مناسب بخرد و در اختیار مردم تهران بگذارد، ولی احمدشاه زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت به هیچ‌وجه قیمتی کمتر از قیمت پرداخت شده به سایر محتکران پایتخت قبول نخواهد کرد...»^(۶)

در این کتاب دربارهٔ رجال دورهٔ قاجار نیز اطلاعات جالبی می‌توان یافت. از جمله از قول وزیر مختار انگلیس در زمان ناصرالدین شاه می‌خوانیم:

«صدراعظم ایران (اتابک میرزا علی اصغر خان امین السلطان) و وزیر خارجه‌اش مردانی خوش‌برخورد و دوست‌داشتنی هستند. و سیاست در نظرشان چیزی شبیه بازیچه و شوخی است. هردوی آنها جسماً و روحاً تحت تملک روسها هستند و تقریباً تمام اسرار مملکتی را مو به مو به سفارت روسیه گزارش می‌دهند...»^(۷)

سیاست در نظرشان شوخی است یعنی سرنوشت مملکت مهم نیست، اگر چاه به آب نمی‌رسد، همین که به نان می‌رسد کافی است!

واقعۀ دیگر که نوکرمآبی رجال آن زمان را ثابت می‌کند چنین است: در سال ۱۹۱۶ سردار عماکی قوای عثمانی را در کوت‌العمارۀ شکست می‌دهد و فاتحانۀ وارد همدان می‌شود. وزرای مختار روس و انگلیس دستپاچه می‌شوند و به شاه پیشنهاد می‌کنند که چون تهران در خطر است به محل امن‌تری نقل مکان کند. موضوع در یک هیئت ۳۵ نفری «از علماء، شاهزادگان، رجال، وزرا، و نخست‌وزیران سابق» مطرح می‌شود و پس از مذاکره رأی مخفی می‌گیرند. «پس از شمارش آراء معلوم شد که از ۳۵ نفر اعضای مجلس فقط دو نفر به نفع پیشنهاد وزرای مختار روس و انگلیس (که خواستار خروج شاه از تهران بودند) رأی داده‌اند. همان شب وزیر مختار روس سر میز شام برای عده‌ای از دوستانش تعریف کرد که تا این ساعت یازده نفر به وی رجوع کرده و گفته‌اند که آن دو نفر که به نفع پیشنهاد روسها رأی داده‌اند ما بودیم!»^(۸)

اما درباره وثوق‌الدوله - عاقد قرارداد ۱۹۱۹ - چه؟ آیا مصلحت وقت چنین ایجاب می‌کرده یا خیانتی در کار بوده است؟ نویسنده کتاب می‌نویسد که «قضاوت درباره وثوق‌الدوله کاری است بس دشوار»^(۹) سپس از قول مهدی بامداد چنین می‌آورد:

«وثوق‌الدوله مردی بود باسواد، باهوش، نویسنده، ناطق، فعال، پرکار (تا اینجا عین حقیقت را گفته) ولی به تمام معنی خائن و نادرست...»^(۱۰)

سپس داوری خاصی می‌آورد که نمی‌توان آسان از آن گذشت:

«رجالی که در این صد و پنجاه سال اخیر صدراعظم، وزیر اعظم، یا

نخست‌وزیر کشور ما شده‌اند، اکثراً مردمانی لایق و بانبوغ و با استعداد بوده‌اند. اما چون بدبختانه ملتی در کار نبوده (تأکید از نویسندهٔ کتاب) که در صورت کشف شدن اعمال خطا، جرم، جنایت، یا کارهای نامجاز، از آنها بازخواست کند و کیفرهایی را که سزای ارتکاب این قبیل اعمال است در کف دستشان بگذارد ... رجال سودجوی و جاه‌طلب ایران به‌جای اینکه ترقیات خود را از راه خدمت به مردم کسب کنند، از طریق تقرب به بیگانگان این منظور را حاصل می‌کرده‌اند.»^(۱۱)

این البته مسألهٔ مهمی است و باید مورد بحث قرار گیرد که:

- ۱- تا چه اندازه مردم آزادی داشته‌اند؟
- ۲- تا چه حد به گفتهٔ بامداد «میان قدرت دو حریف پرزور و پر خدعه ... خرد و لاش بوده و اراده‌ای از خود نداشته‌اند؟ و تا چه حد این عذر پذیرفته است؟
- ۳- و سرانجام تا چه حد در پاداش دادن به خادم و تنبیه خائن قصور کرده‌اند؟

به احمدشاه باز گردیم. وی در سفر به خوزستان «در مقابل دریافت دو هزار لیре نقد (به عنوان پیشکش) اعمال و جنایتهای خزعل را به‌کلی نادیده می‌گیرد.»^(۱۲)

«خدمت» ادامه دارد: اجدادش تضمین حکومت خود را از روسها می‌خواستند و احمدشاه از انگلیسی‌ها. بر اثر اصرار او این استعمارگر کهنه‌کار سند زیر را به او می‌دهد:

«اعلیحضرت سلطان احمدشاه قاجار و جانشینان ایشان مادام که بر وفق

سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کنند از حمایت دوستانه حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بهره‌مند خواهند بود.»^(۱۳)

مادام که بر وفق سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کنند! می‌بینیم که شاه پیشاپیش خود را تقریباً مجانی فروخته است. پس موضوع مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ (که طرفدارانش شایع ساخته‌اند) افسانه است. می‌گوییم شاه مجانی خود را فروخته، زیرا از دولت فحیمه تقاضای مقرری مادام‌العمر می‌کند که مورد موافقت قرار نمی‌گیرد.^(۱۴) آیا فضیحتی از این رسواتر قابل تصور هست؟ شاهی از کشوری استعمارگر تقاضای «موجب» دائم می‌کند و استعمارگر می‌گوید نه! با این که «احمدشاه در نطقی که در شب ۲ نوامبر ۱۹۱۹ در مجلس مهمانی لرد کرزن ایراد می‌کند، رضایت خاطر خود را از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با جملاتی صریح و روشن اعلام می‌دارد.»^(۱۵)

این بردگی مطلق، زاده این افسانه است که انگلیسی‌ها به هر کاری قادرند. ناصرالملک می‌فرماید: «انگلیسی‌ها ماه را نیز می‌توانند از خرگاه به زیر آورند.»^(۱۶) ازطرفی «ملتی هم در کار نیست.» پس چه بهتر که به امر پر کردن جیب پرداخته شود. چنین است که شاه و صدراعظم اگر دعوی‌ای دارند بر سر پول است. بنا به نوشته مرحوم بهار که در این کتاب نقل شده است:

«سلطان احمدشاه چندی بود که در امور مملکتی، خاصه در عزل و نصب حکام ایالات مداخله می‌کرد و فوایدی از این راه می‌برد. بر سر این قبیل موضوعات، شکرآبی میان شاه و وثوق‌الدوله پیدا شد، خاصه پس از آنکه شاه امر کرد که قوام‌السلطنه (والی خراسان و برادر وثوق‌الدوله) احضار شده و شاهزاده نصرت‌السلطنه (عموی احمدشاه) به عنوان والی جدید، به ایالت مزبور

گسیل گردد.»^(۱۷) باری جنگ پنهانی میان شاه و صدراعظم مغلوبه می‌شود. شاه شکست می‌خورد و «ساکت می‌شود، ولی کینهٔ وثوق‌الدوله را به دل می‌گیرد.»^(۱۸)

پس مخالفت سلطان بن سلطان با وثوق‌الدوله مخالفت مالی است نه اصولی. اعلیحضرت در این مورد چنان صریح است که نیازی به پرده‌پوشی نمی‌بیند. خطاب به صدراعظم و وزیر خارجه می‌گوید: «شما پول گرفته‌اید و قرارداد را امضا کرده‌اید، من که هنوز پولی نگرفته‌ام چرا امضاء کنم؟»^(۱۹) باید گفت:

رموز مصلحت ملک خسروان دانند

گدای گوشه‌نشینی تو حافظا مخروش!

شاه برای خوش گذرانی عازم اروپا می‌شود. پولها را که خرج می‌کند به یاد وطن می‌افتد و «چون انگلیسی‌ها به اشارهٔ وثوق‌الدوله با برگشت او مخالفت می‌کنند شاه به آنان قول می‌دهد که نه با وثوق‌الدوله مخالفت کند و نه با قرارداد.» پس باز می‌گردد. البته از ترس انگلیسی‌ها، با قرارداد جرأت مخالفت ندارد، اما مرتباً چوب لای چرخ سیاست وثوق‌الدوله می‌گذارد. علت اصلی؟

«وثوق‌الدوله می‌گفت که رشتهٔ مذاکراتش با شاه از هر نقطه‌ای که آغاز گردد سرانجام منتهی می‌شود به یک نقطهٔ بخصوص: یعنی تأمین وجوه مورد نظر شاه. شاه از نخست‌وزیر بازخواست کرده که چرا موقعی که در اروپا بوده وجوه لازم را برایش ارسال نکرده‌اند؟ اقلامی که معظم‌له در حال حاضر از دولت مطالبه می‌کند عبارتند از:

۱- یک میلیون فرانک که از حساب شخصی خود خرج کرده است! چه

خرجی؟!۲

۲- هشت هزار لیره که پیش از حرکت از ایران از نصرت‌الدوله قرض کرده.

۳- [قابل دقت] پنجاه هزار تومان پول نقد که پیش طومانیان‌س داشته [شاه به مباحثه هم علاقه داشته‌اند] ولی صراف مزبور به علت ورشکستگی قادر به تأدیه آن نیست.

نخست‌وزیر به شاه قول داده که وجوه لازم را از جایی تهیه کند، ولی شخصاً پیش من [وزیر مختار انگلیس] اعتراف کرد که هیچ منبع یا وسیله‌ای برای تهیه این پول ندارد...»^(۲۰)

صدراعظم التماس می‌کند که این پولها را دولت به اقساط بپردازد ولی مورد موافقت ملوکانه قرار نمی‌گیرد.^(۲۱) سرانجام بر اثر تحریکات شاه و افزایش نارضایتی‌ها، انگلیسی‌ها می‌بینند از این بیشتر نمی‌توان موافق برای قرارداد، «خرید» و مخالفان را حبس و تبعید کرد.

ناچار از حمایت وثوق‌الدوله دست برمی‌دارند و او استعفا می‌کند. در اینجا شاه می‌خواهد سر انگلیسی‌ها کلاه بگذارد، البته نه بر سر مسأله‌ای کشوری، بلکه بر سر ادامه مقرری‌اش. گفتیم که انگلیسی‌ها حاضر می‌شوند تا هنگامی که شاه از وثوق‌الدوله حمایت کند ماهی پانزده هزار تومان به او بدهند. و اینک وثوق‌الدوله سقوط کرده است. حق شاهانه را از زبان وزیر مختار دولت فحیمه بشنوید:

«اعلیحضرت اظهار داشتند که اگر کابینه بعدی نیز به اندازه حکومت فعلی مورد قبول انگلستان باشد (که حتماً باید باشد، وگرنه شخصاً از هیچ کابینه‌ای که همکاری با انگلستان را در صدر برنامه خود قرار نداده باشد پشتیبانی نخواهند

کرد) در آن صورت امیدوار است آن مقرری ماهیانه پانزده هزار تومان که در حال حاضر دریافت می‌دارد، در آتیه نیز کماکان پرداخت گردد. از اعلیحضرت سؤال کردم: آیا قول و قرار سفارت انگلیس با ایشان (برای پرداخت این مقرری) منحصر به کابینه کنونی بوده با اینکه کابینه‌های آتی ایران را نیز، که مورد قبول انگلستان باشند دربر می‌گرفته؟ شاه جواب داد که شق دوم صحیح است. اما پس از رسیدگی به سوابق قضیه و اخذ اطلاعات لازم از رایزنان سفارت، برایم مسلم شد که شق اول صحیح بوده...»^(۲۲)



اما یک جمله دیگر دربارهٔ عاقدین قرارداد ۱۹۱۹. اینان به قدری از خیانت خود و تنفر مردم ایران از آن قرارداد هراس داشته‌اند که برای تأمین آتیه خود دو امتیاز اساسی از دولت بریتانیا می‌خواستند.

«۱- تضمین نامه کتبی از طرف حکومت انگلستان که اگر در نتیجه بسته شدن قرارداد، شورشی در ایران برخاست و حکومت وثوق الدوله سقوط کرد، اولیای مسئول بریتانیا هر سه آنها (وثوق الدوله، فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر خارجه، اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارایی) را در یکی از مستملکات خود به عنوان پناهنده سیاسی بپذیرند.

۲- به هر کدام از وزرای سه گانه، در طول مدت تبعید و پناهندگی حقوقی برابر عایدات شخصی آنها در ایران پرداخت شود که بتوانند بقیه عمر را در رفاه و بی‌نیازی به سر برند.»^(۲۳)

با قسمت اول تقاضا موافقت می‌شود، در عوض رشوه‌ای به شرح زیر به

آنان پرداخت می‌گردد: وثوق‌الدوله ۲۰۰۰۰۰ تومان، نصرت‌الدوله ۱۰۰۰۰۰ تومان، صارم‌الدوله ۱۰۰۰۰۰ تومان.

هنوز هم درباره این که اینان به مصلحت ایران می‌اندیشیدند، شک دارید؟

یادداشت‌ها:

۱. ص ۷
۲. ص ۳۱
۳. ص ۲۶
۴. ص ۲۹
۵. ص ۴۰. وانگهی این موضوع کلیت دارد. «حکام ولایات مخصوصاً والی‌ها (استانداران) پیش از انتصاب، پیشکش نقدی قابل ملاحظه‌ای» به مقام سلطنت تقدیم می‌کردند. (ص ۳۳۸).
۶. ص ۴۲
۷. ص ۵۱
۸. ص ۹۱
۹. ص ۱۳۰
۱۰. همان صفحه
۱۱. ص ۱۳۰
۱۲. ص ۱۴۳
۱۳. ص ۲۲۱
۱۴. همان صفحه
۱۵. ص ۳۱۶
۱۶. ص ۳۱۶
۱۷. ص ۳۳۸
۱۸. ص ۳۳۹
۱۹. همان صفحه
۲۰. ص ۳۸۷
۲۱. ص ۳۹۳
۲۲. ص ۴۱۲
۲۳. ص ۲۲۱ و ۲۲۲.